

پره‌ور

مایون نورا حمر



ژاک پره‌ور شاعر و داستان‌سرای فرانسوی در ۴ فوریه ۱۹۰۰ در بوین سوربن (حومه پاریس) به دنیا آمد و پس از تحصیلات ابتدایی از پانزده سالگی به کارهای گوناگون دست یازید.

پره‌ور در ۱۹۲۰ وارد خدمت سربازی شد و در آن جا با ایوتانگی Yves Tanguy نقاش سورتالیسم (۱۹۵۵ - ۱۹۰۰) آشنا شد. پره‌ور در همین دوران علاقه فراوانی به سینما نشان داد و همه روزه فیلم‌های بسیاری را تماشا کرد و بعد نخستین مقالات او در مجلات انتشار یافت.

در ۱۹۳۲ نخستین سناریوی خود را به رشته تحریر درآورد، از جمله «ماجرای چمدان» در ۱۹۳۲ و جنایت آقای لانتز (۱۹۳۵)

پره‌ور در ۱۹۳۷ همکاری درخشان خود را با مارسل کارنه آغاز کرد فیلم‌های بزرگ سینما «تتردام» و «مسخرگی در رم» (۱۹۳۷) «باران و هوای آفتابی» «بازدیدکنندگان شب» (۱۹۴۲) و «فرزندان بهشت» (۱۹۴۴) محصول این همکاری بودند.

پس از پایان جنگ دوم جهانی در ۱۹۴۶ اولین اشعار او با نام «سخنران یا حرف‌ها»، «تماشا» و «رقص بزرگ بهار» منتشر شد.

پره‌ور کتاب‌های متعددی هم برای کودکان نوشت. سال‌های آخر عمر خود را صرف چاپ آگهی‌ها (۱۹۶۳) کرد و موزه آنتیب نمایشگاهی از ۱۵۰ تصویر او را به معرض تماشا نهاد.

پره‌ور در ۱۹۷۳ جایزه بزرگ انجمن نویسندگان را برای مجموعه آثارش نصیب خود کرد و در ۱۹۷۵ به اتفاق برادرش «پیی‌یر» جایزه بزرگ ملی سینما را به دست آورد.

وقتی از جهان رخت بر بست و در کنار دریا به خاک سپرده شد، تنها یکی از اشعار او به نام «اپرا برای ماه» که برای کودکان سروده بود توسط دختر



بیچه قبرکنی که از آخرین معاشران پرهور در زندگی بازنشستگی او بود و عده دیگری از کودکان که دسته گل‌های وحشی در دست داشتند با صدای حزن‌انگیز خوانده شد و فقط سیصد تن از دوستان صمیمی پرهور این شاعر نامدار را تا آرامگاه ابدی او همراهی کردند.

هوا که در اوایل بعدازظهر بسان یکی از فیلم‌های مارسل کارنه ابری و تاریک بود، ناگهان آفتابی و روشن شد. انگار طبیعت می‌خواست یکی از اشعار او را به نام «باران و هوای آفتابی» در اذهان دوستدارانش بیدار کند.

ژاک پرهور Jack Prever شاعر فرانسوی در صحنه خیمه شب‌بازی دنیا بی‌نقاب پیش می‌رود و هرگز از پرتاب نیزه‌های خود به سوی این عروسکان خیمه شب‌بازی خسته نمی‌شود ولی تابی نمی‌کند.

رنه دکارت (Ren Decartes) فیلسوف و ریاضیدان فرانسوی (۱۹۵۶ - ۱۶۵۰) و مبتکر هندسه تحلیلی می‌گفت: «من در تماشاخانه دنیاها نقاب بر

چهره پیش می‌روم». اما ژاک پرهور (J. Prevent - ۱۹۰۰) شاعر و فیلمنامه‌نویس فرانسوی در صحنه خیمه شب‌بازی دنیا بی‌نقاب پیش می‌رفت و غرض از دنیا جهان طبیعی و وجود برهنه و عریان آن نبود که همه می‌بینند... در این جا غرض از دنیا مفهوم انجیلی کلمات است و به موجب این مفهوم در دنیا مقام بسیار بزرگی دارد.

دنیای ژاک پرهور دنیای فرهنگستانیه‌ها، کشیش‌ها و زورگویان است و هرگز از پرتاب نیزه‌های خود به سوی این عروسکان خیمه‌شب‌بازی خسته نمی‌شود.

بدیهی است که ژاک پرهور در این بازی‌ها نقشی ندارد و از این رو نیازی نیست که نقاب بر چهره بزند.

هیچ نویسنده‌ای را نمی‌توان یافت که کمتر از او سر فرود آورده باشد و کمتر به این و آن امتیاز داده باشد.

ژاک پرهور هرگز از انشاء رساله‌ای که ممکن است برایش در دسرهایی پدید بیاورد خودداری نمی‌کند. اما حقیقت این است که پرهور هرگز رساله‌ای منتشر نمی‌کند. او فقط سخن می‌گوید... حرف می‌زند و گاهی هم خودش حرف‌هایی را که می‌زند یادداشت می‌کند و هرگز درصدد بر نمی‌آید این یادداشت‌ها را به صورت کتابی انتشار دهد. برای چنین کاری به یاری دوستان نیاز دارد... و ژاک پرهور از آن گونه آدم‌هایی است که دوستان بیشماری دارند.

اما درباره دشمنانش باید بگوییم اگر گاه‌گاه و به ظاهر پرهور برای آنان از خدانوند کیفر می‌خواهد، اما در باطن هرگز بدخواهشان نبوده است. خودش می‌گوید که هرگز کلمه «کینه» از قلم او به روی کاغذ نیامده است.

پرهور با صراحت کفر می‌گوید، اما ستایشگران مذهب کاتولیک هرگز درصدد حمله به او بر نمی‌آیند، زیرا همه آن‌ها خوب می‌دانند که حتی کفر گوی‌های شاعر هم از فطرت خوب او سرچشمه می‌گیرد.

در واقع کینه هرگز در آثار پرهور پیدا نمی‌شود و خشم او نیز گاهی دون کیشوت را به یاد می‌آورد که بساط خیمه شب‌بازی استاد «پطروس» را ویران می‌کند، اگر او گاه‌گاه تصویر سیاهی از شهردار زشت‌رو و مادرزن و نگهبان مزارع به دست می‌دهد، از راه کینه نیست.

پرهور اگر چه گروه هنری «اکتبر» را به وجود آورد و در میان اشعار انگشت‌شماری که خود انتشار داد، شعری داشت که می‌توان آن را «شعر متعهد» نام داد. اما هرگز از سوی هواداران این گونه فلسفه‌ها یک عنصر انقلابی شناخته نشده است و در واقع به آنکه گاهی در اشعار پرهور عنصری سرمایه‌دار دیده می‌شود، هرگز سیمای کارفرما پدیدار نمی‌شود.

بیچارگان و تهیدستان او گروه بیکاران و ولگردان بی‌سر و پا و تیره‌بختان را در برمی‌گیرند. کلاً کسانی هستند که در داستان‌های کنتسر دوسگور contesse de siegur نویسنده روسی - فرانسوی (۱۸۷۴ - ۱۷۹۹)

باعث وحشت دختر بچه‌ها می‌شوند.

ژاک پرهور اهل حرف و بیشتر از آن اهل جواب است،

جواب‌های تند و تیز او حقیقت را از پرده بیرون می‌آورد. او برای معانی و بیان حرف ارزش بسیاری قایل است و این معانی و بیان، رویایی برمی‌انگیزد که انسان را به دنیای اساطیری می‌برد.

پرهور خواننده اشعار خود را به محضر اشخاص خشن و زورگو می‌برد همه حرف‌هایی را که باید به آن‌ها بزند، می‌زند و آن وقت آدم خشن و زورگو که برای نخستین بار آن حرف‌ها را شنیده است مثل دیواری که فرو می‌ریزد، نقش زمین می‌شود و بدان گونه که اودیپ (Oedipe) در میتولوژی یونانی شهریار تیس (Thebes) عظمت ابوالهول را از میان می‌برد، طبع شوخ او هم شیخ‌ها را نابود می‌کند، زیرا که شیخ چندان ثبات و استحکامی ندارد.

بسیاری از قطعات شعری ژاک پرهور این گونه مفاهیم اخلاقی را شرح می‌دهد. در قطعه شعری به نام «محلّه آزاد» فرمانده به سربازی که کلاهش را در قفس گذاشته است و «پرنده بر سر» بیرون آمده است، می‌گوید:

کلاهم را در قفس گذاشتم

و پرنده بر سر بیرون آمدم

آن وقت

افسر فرمانده پرسید

دیگر کسی سلام نمی‌کند

پرنده پاسخ داد

نه

دیگر کسی سلام نمی‌کند

افسر فرمانده گفت

آه خیلی خوب

بیخشید من گمان بردم یک نفر سلام کرد

پرنده گفت

نه کاملاً معنورید هر کس می‌تواند اشتباه کند.

بدین گونه فرمانده اشتباهی کرده است... و فقط می‌باید این نکته را به او گفت.

در انجیل «یوحنا» می‌خوانیم: «در آغاز کلمه بود...»

و فاوست (Faust) با اطمینان خاطر می‌گوید:

«در ابتدا عمل بود»

و پرهور یک بار دیگر هم گفته انجیل یوحنا را رد می‌کند و می‌گوید:

«در ابتدا حرف بود»

و گمان نمی‌رود که گوته (Goethe) یکی از نویسندگان دلخواه و مطلوب پرهور باشد، زیرا که ژاک پرهور از آدم‌های منتقد بسیار وحشت دارد در دنیای خیمه شب‌بازی پرهور اندیشه‌گران و به سخن دیگر روشنفکران جایگاه خوبی



دارند، روشنفکرانی که مخصوصاً «نباید گذاشت با آتش بازی کنند».
پرمور در یکی از اشعار جدید خود به توصیف اهل قلم پرداخته است. اهل قلمی که وابسته به مؤسسه مرغداری تازه فرانسه هستند. آتش خفه کن سیاه بزرگی بر سر دارند و فقط از خودشان و از تخم مرغ حرف می زنند. او فقط سر به سر روشنفکران نمی گذارد و ... سر به سر «فکر و ذهن» هم می گذارد که اعتقاد خودش گل کوچولوی کنیف و لاغری است. دنیای ذهن دروغ های گنده گنده می گوید».

شاید در نظر عجیب بیاید که دو استاد جوانان سال های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰، ژاک پرمور و ژان پل سارتر (۱۹۸۰ J. P. Sarter - ۱۹۵۰) باشند. و دو کتاب اساسی این دوره یکی «حرفها (Parzales) و دیگری «هستی و نیستی» (Elre et neant) باشد... زیرا که از این دو به مقیاس وسیعی انتشار یافته است و کمتر مجموعه شعری مثل آن دو ظرف شش سال صد و پنجاه هزار جلد فروش داشته است... و کتاب دیگر تأثیر عمیقی در اذهان کرده است. و از این گذشته، نویسندگان این دو کتاب بر ولادت سن ژرمن ده پره (Saint-Germain des Pes) ریاست داشته اند.

رستمال های ژاک پرمور در رادیو، پس از نجات فرانسه با همان شور و علاقه های شنیده می شد که مردم در برابر ارکستر کلودلوتر (Claudi Luter) نشان می دادند و این دوره ای بود که ژان پل سارتر بساط خود را از فلور (Flore) جمع می کرد.

میان استاد فلسفه ای که مدام در تفکر است و ژاک پرمور که به سهولت ممکن است آدم بی سر و پای پنداشته شود، قهراً وجوه اشتراک بسیاری است. برای اینکه هر دو دنیای بورژوازی را به گونه خیمه شب بازی نشان داده اند.

«کودکی رییس» اثر سارتر هر آینه می توانست یکی از قصه های ژاک پرمور باشد و سوزها و خیانت های ژاک پرمور که شاعر آن را به ویلیام بلیک (W. Blake) شاعر انگلیسی (۱۸۲۷ - ۱۷۵۷) اهدا کرده است، می تواند با بهترین مقاله های انتقادی سارتر مقایسه شود. اما بیشتر از آنکه این دو را در زمینه عقیده با یکدیگر مقایسه کنیم و از کفر و الحاد آنان طعنه ای که بر بورژوازی می زنند، حرف بزنیم، باید به زبان آن دو که قرابت های بسیار در آن می توان یافت اشاراتی بکنیم. این دو نویسنده بی آنکه از هواداران زبان محاوره باشند، نخود زبان را در هم شکسته اند و راهی را که ماکس ژاکوب (M. Jacab) آغاز کرد و لویی آراگون Louis Aragon داستان پرداز، شاعر فرانسوی (۱۹۸۳ - ۱۸۹۷) در پیش گرفت و لویی فردیناند (۱۹۶۱ L.Fceline - ۱۸۹۴) رمان نویس فرانسوی نویسنده «سفر به انتهای شب» آن را به اتمام رسانید، در پیش گرفته اند و همین طور نحوه تفکر را هم به آن گونه که جیمز جویس (۱۹۴۱ J.Joyce - ۱۸۸۲) رمان نویس ایرلندی به تنهایی آغاز کرد و به پایان برد در هم شکسته اند.

در میان استفاه سارتر از «گفت و گو با نفس خود» و سخن خودکار پرمور، چه از لحاظ بنیان و چه از لحاظ دوره تفاوتی وجود ندارد و غرض از دوره در این جا کوشش هایی است که در یک دوره از تاریخ ادب امکان پذیر می تواند باشد. حتی به قول یکی از بزرگترین نویسندگان و سخن شناسان فرانسه، گاهی در برخی از نوشته های سارتر می توان به نوعی اتوماتیسم (Automatism) خودکاری برخورد و در نزد پرمور یک کلام از همان

اکوماتیسمی باشد که در نزد جیمز جویس نظاره می کنیم. مثلاً در یکی از قطعات او، در بچیوه یادآوری و تجسمی شورانگیز و نیشدار محتسب به دوستی برمی خوریم که در کارخانه «فیات» در شهر تورینو کار می کند. شعر مذکور چنین است:

«محتسب در فکر مشروب است که این خود او را تشته می کند و در کنار فوارهای می ایستد».

تفاوت مطلب در این است که تداعی معانی در این جا به خود پرمور نسبت داده می شود، در صورتی که سارتر تداعی معانی خود را بر دوش قهرمان داستان می گذارد.

ژاک پرمور شاعر است و سارتر داستان نویس، اما در داستان های سارتر سطوری می توان یافت که گویی از قلم ژاک پرمور بر صفحه کاغذ آمده است. در اشعار پرمور نیز گاهی به چنان ابیاتی برمی خوریم که انگار به قلم سارتر نوشته شده است و بدین گونه در مجموعه «حرفها» به استعاره ها و تصاویری برمی خوریم که گاهی از لحاظ زیبایی و ارزش هنری بر نوشته های فیلسوف برتری دارد. اما اقتدار و سلطه ای که جوانان برای سارتر و پرمور قایل اند بیش از آنکه زاده عقاید و افکار مشترک یا زاده قرابت زبان آن دو باشد، زاده این است که هر دوی آن ها مورالیست (Moralist) اخلاق گرای اند.

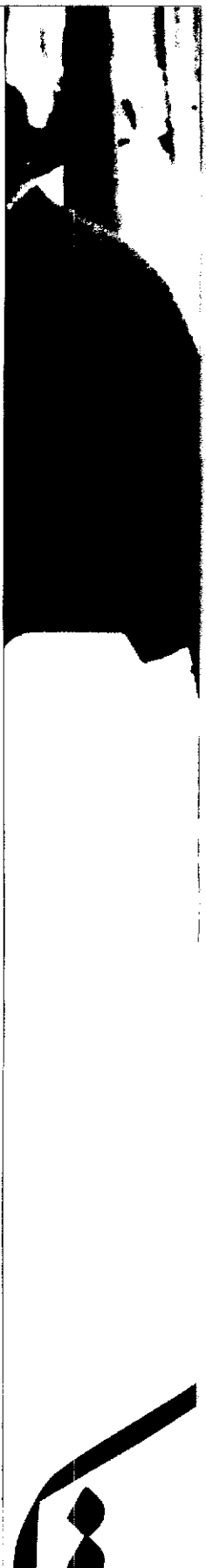
ژاک پرمور چه در اشعار و چه در ترانه های خود به اخلاق پراخته است و این یکی از علل توفیق او در نزد مردم است.

ویکتور هوگو V. Hugo شاعر و رمان نویس و نمایشنامه پرداز فرانسوی (۱۸۸۵ - ۱۸۰۲) در بند تعلیم مردم نبود. از زمان بودلر Baudelaire شاعر فرانسوی (۱۸۶۸ - ۱۸۲۱) شاعر در این بند نبود که طرز داوری تازه و حساسیت تازه ای به مردم بیاموزد. کناره گیری از مردم، در به روی خود بستن اواخر قرن نوزدهم شعر را از بیان اخلاقی و آموزندگی خود دور کرده بود.

آپولینر Apollinaire شاعر و درام نویس و منتقد فرانسوی (۱۹۱۸ - ۱۸۸۰) بانگ هایی بر مردم زده بود، اما این بانگ ها با فریاد و پوزش می گفت: «چشم پوش باشید!»...

و آن وقت نهضت سوررئالیسم فرا رسیده بود و آندره برتون A.Broton شاعر و منتقد (۱۹۶۶ - ۱۸۹۶) که آن را آورده بود، دوستدار مورالیست ها (Meralist) اخلاق گرای و خودش هم مورالیست بود. اما از آن رو که خود سمبولیسم (Symboli) آورده بود نمی گذاشت جر مشتی جوان و البته به طبقه بندی بورژوازی، به جمع دیگری نزدیک شود. در آن جا که تندرو بود، می خواست اساس زندگی را تغییر بدهد و چنان روشی در زندگی پیدا کرده بود که پیروی از آن و به کار بستنش نادر و تصادفی به نظر می آمد. زیرا که روشی بود دشوار و اختصاصی و غیرواقعی و سوررئال (Surreal) وهمی.

ژاک پرمور در گروه سوررئالیستی که در ۱۹۲۶ رخ نمود به اتفاق ایوتانگی (Yves Tonguy) نقاش فرانسوی - آمریکایی (۱۹۵۵ - ۱۹۰۰) و مارسل دوامل (Duhamel) به آن پیوسته بود، مظهر عقل سلیم به شمار می آمد. اخلاق او توقع هایی کمتر از اخلاق برتون (Bruton) داشت. اما اخلاق خود را با شدت و سختگیری به کار می بست و جنبه های معقول و غیرمعقول آن دیگری را با شک و شبهه ای می نگریست که گاهی آمیخته به استهزاء و گاهی آمیخته به غم و تألم بود. اما با این همه پرمور برتون را با ایمان بسیار می ستود و تاروژی که راهشان از هم جدا نشده بود، در همه کارها و کوشش ها از او پیروی می کرد. در هیاهوها و تظاهراتی که برای ذم یا برای مدح و تمجید صورت می گرفت ژاک پرمور پیوسته اول کسی بود که قدم به صحنه





مجموعه «حرف‌ها» آمده است، پرور از خدایان باستان استمداد می‌طلبد. این قطعه شعر که خود عنوان بامعنایی دارد، داستان بازدیدی از موزه «لوور» را باز می‌گوید، این بازدید در فصل تابستان و در اثنای جنگ رخ می‌دهد. موزه خلوت است و زنی همراه بازدیدکننده است و آن دو در برابر تندیس اوزیریس می‌ایستد و تندیس در واقع یکی از آن چیزهای انگشت‌شماری بود که تماشایش امکان داشت.

بیکره اوزیریس زنده در چوب

آن قدر زنده که

همه تندیس‌های مرده در کلیساهای پاریس را

بار دیگر به مرگ سوق می‌دهد.

و عاشقان یکدیگر را می‌بوسند.

اوزیریس آنان را به ازدواج یکدیگر درمی‌آورد

و پس آنگاه بار دیگر به درون تاریکی

شب جاودانه خود فرو می‌رود.

این یگانه اشاره به اساطیر، مفهوم عجیبی به آثار ژاک پرور می‌دهد. التجا به بُت‌پرستی یونان جز خدایانی که خواننده آثار آناکرئون (Anacreon) شاعر یونانی (قرن ششم قبل از میلاد هستند)، چیز دیگری به بار نیاورده است و لازم آمده است که نژادشناسان حيله‌گری پای پیش بگذارند و خدایان وحشتناک‌تر و شورانگیزتری را یادآور شوند. در حالی که ایزیس (Isis) خدای مؤنث میتولوژی مصر و همسر اوسیریس (Osiris) پیش از آفرودیت (Aphrodite) تأثیر و هیجان به بار می‌آورد.

اوزیریس خورشید و خدای مردگان که برای پرور خدای آزادی، آزادی عشق، آزادی در برابر مسیحیت، آزادی در برابر دشمن اشغالگر شده است، بالاتر از آپولو (Apollo) پسر ژئوس (Zeus) است.

خورشید، کودکان، زن‌ها، (ولی زن‌های جوان)، مردم ساده و بی‌پیرایه، جانوران وحشی نه اهلی، قهرمانان اشعار ژاک پرورند و کم‌دی او به وسیله دشمنان و رقبای آنان، یعنی کشیشان، روشنفکران، ستمگران و زورگویان کامل می‌شود و اما به این گروه‌ها می‌باید پاسخ منفی داد و حرف‌های پرور همین است. پرور به دیگران از حقی که دارند حرف می‌زند و این مجموعه‌ای است که «سرگذشت‌ها» خوانده شده است.

این ادب در برابر نهاد غیر انسانی و این اعتماد به نهاد آدمی و انسانی لحن بسیار عجیبی دارد که فلسفه تائوئیسم (Taoism) تائوگویی را به یاد می‌آورد و حتی در میان اشعار ژاک پرور و کسانی که در الهام از این فلسفه شعر سروده‌اند، قرابت‌های بسیاری می‌توان یافت. البته پرور با آنکه در پس حرف‌هایش سکوت بسیاری است حکیم تائوئیست نیست. از این گذشته او نه پیامبر سوررئالیست است و نه فیلسوف آگزیستانالیست. او موجود کمیابی است ... مردی است که دنیا را به همان صورتی که هست مشاهده می‌کند:

«مهربان و ستمگر

واقعی و غیر واقعی

موحش و سرگرم‌کننده

تاریک و روشن

عادی و غریب

و زیبا و ...

و چون می‌داند که دنیا زیباست، خودش آن همه خوب و مهربان است.

می‌گناشت و اول کسی بود که تازیه‌هایش را بر بیکرها فرود می‌آورد با این همه فکرش از کار کردن باز نمی‌ایستاد. او اندیشه‌اش را محض خاطر «بیروتون» و به پاس دوستی با او به این راه گشاند...

پرور این هیجان را خنده‌آور می‌پنداشت اما به پاس دوستی در آن شرکت می‌جست. زیرا که دوستی یکی از ارزش‌های بزرگ اخلاقی او بود و به نظر او در مقامی بالاتر از عشق جا می‌داشت. در مجموعه «حرف‌ها» جز سخن از عشق چیزی نمی‌توان یافت.

در تظاهرات جمعی، پرور اعمال انفرادی و بیش از آن، اعمال تصادفی و بی‌هدف را ترجیح می‌داد. اما از سوی دیگر، این اعمال هرگز کاملاً تصادفی و بی‌هدف نبود و پیوسته یکی از دشمنان شخصی خود را در نظر می‌گرفت، چون پیر مردانی که سینه‌هایشان پُر از نشان و ملال بود و زن‌هایی که در همه جا سمت ریاست داشتند و ابلهانی که لقب و عنوانی داشتند.

ژاک پرور می‌خواست حرف‌هایی را که در دل داشت به آن‌ها بزند و این کار از تخطئه تا حد دشنام و ناسزا پیش می‌رفت. با این همه حرف‌هایش را بی‌کینه بر زبان می‌آورد، می‌گفت: «آدم باید پیوسته حرف خودش را به کسانی که نمی‌گذارند بگوید. این نکته، اساس اخلاق پرور بود و او با شجاعت و دلیری و سرسختی تمام به آن مهر می‌ورزید.

ژاک پرور در ۱۹۲۷ و ۱۹۲۸ حادثه‌آفرین بود. قریحه تخطئه و بدیهی‌گویی (Improvise) را با قریحه دشنام و قدرت پاسخ در می‌آمیخت. تهیه مقدمات تظاهرات سوررئالیست‌ها برای او ملال خاطر می‌آورد.

پرور ترجیح می‌داد که غیرارادی و انفرادی هیاهو و رسوایی برپا کند. هرگز به نظر نمی‌آمد که تجاوز از سوی او آغاز شده باشد. پیوسته دیگران تجاوز را آغاز می‌کردند.

پرور همه آنهایی را که ادب نداشتند مستحق این تجاوز می‌دانست، اینان سزاوار درس عبرتی بودند، درسی که به آن‌ها ادب بیاموزد. اما این ادب چه بود؟ و چگونه می‌توان مؤدب بود؟ و در برابر چه کسی باید مؤدب بود؟

پرور پاسخ همه این پرسش‌ها را در مجموعه شعری با نام «سرنوشت» داده است:

پس با که می‌باید مؤدب بود

با اغذیه

با عناصر، با فیل‌ها

... با زن‌ها و با کودکان

با برو بچه‌های ساختمان

با دنیای زنده

و بعد پاسخش را این طور تکمیل می‌کند:

باید با زمین

و با خورشید

بسیار مؤدب بود

و پس آنگاه می‌افزاید:

باید همه کس با دنیا مؤدب باشد یا اینکه جنگ‌ها...

امراض مسریه زمین لرزه‌ها، توفان‌ها و تیراندازی‌ها

پیش می‌آید...

و مورهای درشت و بد ذات سرخ وقتی که شب به خواب رفته‌اید

می‌آیند و پاهاتان را می‌خورند...

در شعر بسیار عجیبی با نام اوزیریس Osiris یا «فرار به مصر» که در



نویسنده بزرگ فرانسوی در کتاب «سراسر پاریس» این پدیده شگرف هنری را این طور توصیف می‌کند:

«از این پیرمرد مو خاکستری که شانه‌های خمیده و صورت کشیده و رنگ‌پریدم‌ای دارد و از شهرت فراوانی که پیدا کرده است، واقعا دچار حیرت می‌شود. او که در مرز بی‌اعتنایی گام برمی‌دارد، به هر خواننده و یا هر شنونده‌ای که اشعار یا ترانه‌های او را مدح می‌کند، بی‌اعتناست، و در تمامی حرکاتش کوچک‌ترین نشانه‌ای از غرور دیده نمی‌شود. او حتی حاضر نیست خاطراتش را بنویسد او از نویسندگی متنفر است و اگر در سی سالگی ارثی به او می‌رسید و از تنگدستی نجات می‌یافت، بدون شک حتی یک سطر هم نمی‌نوشت، چرا که در نظر او نوشتن نوعی کار کردن است و کار کردن آن چنان خسته‌کننده و ملال‌آور است که ریشه تمام تفکرات را در ذهن گرد می‌آورد و همه زیبایی‌ها را در روحیه خود نابود می‌کند و آدمی را از سخن گفتن باز می‌دارد. اما با این وجود هیچ کس به زیادی و به زیبایی پرهور سخن نمی‌گوید و حتی به جرئت می‌توان گفت هیچ کس به اندازه او یاوه‌سرایی نمی‌کند. او پیوسته با هیجان و جوشش فراوان سخن می‌گوید و طنین صدای او هرگز در ذهن هیچ شنونده‌ای خاموش نمی‌شود.»

ژاک پرمور و برادرش پی‌یر (Pierre) که اکنون کارگردان معروفی است، کودکی محنت‌آلود و سیاهی را گذرانده‌اند. روزهایی همراه با فقر و تنگدستی و شب‌هایی سرد و سیاه ... هنوز خاطرات آن روزها در ذهن این پیرمرد خاکستری موی موج می‌زند و هنوز هم قلب او از کینه ثروتمندان و ریاکاران سیاه است و شاید همین کینه سیاه که در طول سال‌ها باز نوعی ترحم نیز آمیخته شده است، از یک مرد عادی، یک نابغه به وجود آورده است.

ژاک پرمور هرگز چون سایر هنرمندان از نخستین روزهای کودکی و یا در آغاز جوانی، به استعدادی که در وجودش نهفته بود، پی‌نبرد او تاسی و دو سالگی مثل همه آدم‌های عادی زندگی کرد و شاید تنها کار مهمی که در تمامی این سال‌ها انجام داد، این بود که همانند یک پدر از برادر کوچکش «پی‌یر» نگهداری می‌کرد و خودش را در قبال او موظف می‌دانست.

ژاک پرمور درست در سی و دو سالگی یعنی در آغاز جوانی دوم، به فکر نوشتن یک سناریو افتاد، و البته باز هم این فکر به طور ناگهانی در مغز او بیدار شد و اگر «سیمون» همبازی روزگار کودکی و معشوق دوران جوانی او چنین آرزوی در سر نداشت، ژاک پرمور باز هم به همان صورت پیشین باقی می‌ماند و دستش با قلم آشنا نمی‌شد.

سیمون که روزگاری در کوچه ویوکلمبیا (Viuo Clombia) به دنبال ژاک می‌دوید و فریاد می‌کرد و بعدها نیز برای امرار معاش در کوچه و بازار ویولن می‌زد، سرانجام ژاک را متوجه سینما کرد و تازه با هم ازدواج کرده بودند که سیمون از ژاک خواست که برای سینما سناریو بنویسد.

ژاک که از مدتی قبل با آندره بروتون پیشوای سوررئالیسم‌ها مؤانست و مصاحبت داشت، بدون آنکه این معاشرت در افکارش کوچک‌ترین اثری بگذارد، ناگهان به سرودن شعر نیز دست یازید و به دنبال آن به ترانه‌سازی پرداخت و در تمام آثار هنری او آن چنان تلخی و اندوه ویژه‌ای وجود داشت که رفته‌رفته در میان هنرمندان برای او جایی باز می‌کرد.

ژاک پرمور در این زمان با «مارسل کارنه» آشنا شد و به دنبال آن چند فیلم به عالم سینما هدیه کرد که در نوع خود عالی و بی‌نظیر بود. اما این دوران عمری کوتاه داشت، از این رو باز به عالم سخنگویی روی آورد و حاصل

آن کتاب «حرف‌ها» و «نمایش» بود که مجموعه اشعار پرمور بود و پس از انتشار به صورت برگزیده‌ترین اشعار فرانسه درآمد ... ولی افسوس که در همان زمان ژاک و سیمون از هم جدا شدند و زندگی مشترکشان ناگهان از هم گسیخته شد. اما این جدایی، آنان را به صورت دو دشمن در برابر هم قرار نداد، بلکه هر دو همچنان به صورت دو دوست باقی ماندند و این باز هم ادامه یافت، بدون شک تا پایان عمر نیز ادامه پیدا کرد، و فکر می‌کنید مردی که صاحب این مشخصات بود، چه قیافه‌ای داشت؟ آیا مثل پل ورنل (P. Verlaine) شاعر فرانسوی (۱۸۹۶ - ۱۸۴۴) دایم‌الخمیر، ژولیده و آشفته می‌شد و از سیمایش ملال و دل‌تنگی می‌بارید؟ نه، ژاک پرهور نمی‌خواست با قالب ظاهری خویش، اشعار خود را نمایش دهد. او مرد آراسته و منظمی بود که پیوسته گرانترین اودکلن‌ها را مصرف می‌کرد و پیراهنش از ظریف‌ترین پارچه‌ها دوخته می‌شد. او از هرگونه تظاهر و ریا و خودنمایی تنفر داشت و به انسان‌هایی که از گرسنگی رنج می‌بردند و سیاهی فقر و تهی‌دستی را دیده بودند، صمیمانه مهر می‌ورزید و به آنان که عمری را در رفاه و آسایش گذرانده بودند کینه‌ای عمیق داشت. از ژاک پرمور اشعار زیادی به چاپ رسیده است. اما آنچه که او در اشعار خود می‌آورد با آنچه که می‌خواست به مردم

وطنش بفهماند، مغایرت فراوانی دارد.

بسیاری از اشعار او در کتاب «حرف‌ها» از جنگ جهانی دوم و اشغال فرانسه الهام گرفته شده است.

روی سخن ژاک پرهور در این کتاب به ویژه با جوانان فرانسوی پس از جنگ است، یعنی آن جوانانی که در زمان اشغال فرانسه به رشد رسیدند و همگی هم از حکومت و هم از مذاهب دروغین تنفر داشتند.

پرمور یکی از آن کسانی بود که مقاومت و شجاعت را در روح می‌پسندید. او آستین شمارا می‌گرفت و می‌گفت: «دنبالش برو ... رهایش مکن...» آنگاه می‌کوشید تا با سادگی چیزی را به شما بدهد و بعد می‌گذاشت تا خودتان از آن نتیجه بگیرید.

عده‌ای از منتقدان ژاک پرمور را به خاطر عریان کردن صفات درونی قاضیان، ژنرالها، رئیس‌جمهوریها، پاپ‌ها و اعضای فرهنگستان و خلاصه همه آن‌هایی که زایل‌کننده شادی‌ها بودند، با دومیه Daumier کاریکاتوریست و نقاش فرانسوی ۱۸۷۹ - ۱۸۰۸ مقایسه می‌کنند.

پرمور می‌گوید «برای بشر خوشحالی و سعادت مقدر شده است، اما دسیسه‌های دایمی نیز بر ضد او وجود دارد و قصد من فقط محکوم کردن و از پای درآوردن این دسیسه است.»

گیتون پیکن (Gaiton Picon) ناقد فرانسوی درباره پرمور نوشت:

«ژاک پرمور تنها شاعر معتبری است که تا این زمان توانسته است قالب‌های کم و بیش محدود و عمومی را بشکند ... او صدای کودکان شیطان خیابان است، صدایی تلخ ...»





۱

هفت قطعه شعر کوتاه
 کوتاه او را می خوانیم:
 اسی در وسط یک خیابان به زمین می خورد
 برگه‌ها رویش می ریزند
 عشق می لرزد
 و خورشید هم
 (از شعر پاییز)



۲

در پایان خطابه‌ای بس مهم
 مرد بزرگ سیاسی ناگهان تلو تلو خوران
 می افتد روی جمله‌ای زیبا و میان تهی
 سخن گسیخته و یا دهان باز
 نفس نفس زنان
 دندان هایش را نشان می دهد
 و پوسیدگی استدلال صلح جویانه‌اش را
 آشکار می کند
 عصب جنگ را
 و مسئله دقیق پول را.
 (از شعر: سخنرانی درباره صلح)



۳

درد کوچکی که مدام می خواند
 مرد کوچکی که در اندیشه‌ام می رقصید
 مرد کوچک جوانی
 بند کفشش را پاره کرد
 و همه کلبه‌های جشن
 ناگهان فرو ریختند
 و در سکوت این جشن
 در بیابان اندیشه‌ام
 صدای خوشبخت تو را شنیدم
 صدای شکسته و زودشکن تو را
 صدای کودکانه و غمناک تو را
 که از دور می آمد و مرا فرا می خواند
 و من دست‌هایم را روی قلبم گذاشتم
 در جایی که می لرزید
 غرقه در خون
 هفت تکه خنده
 شیشه‌ای درخشان
 (از شعر «آینه شکسته»)



۴

هزاران هزار سال
 کافی نخواهد بود
 برای گفتن
 آن لحظه کوچک ابدیت
 لحظه‌ای که مرا در آغوش گرفتی
 لحظه‌ای که تو را در آغوش گرفتم
 بامدادی در روشنایی زمستان
 درباره مونسوری در پاریس
 در پاریس
 روی زمین
 زمینی که سیاره‌ای است
 (از شعر «باغ»)



۵

امروز چه روزی است
 امروز همه روزهاست
 یار من



۷

با سرش می گوید نه
 ولی با قلبش می گوید آری
 از هر چه که خوشش می آید می گوید آری
 به غم می گوید نه
 می ایستد
 از او می پرسند
 و همه مسایل مطرح می شوند
 ناگهان خنده‌اش می گیرد
 و همه چیز را پاک می کند
 کلمات و اعداد را
 نام‌ها و تاریخ‌ها را
 جمله‌ها و دام‌ها را
 و با وجود تهدیدهای مسلم
 و هو و جنجال کودکان ناقلا
 با گچ رنگارنگ
 بر تخته سیاه بدبختی
 صورت خوشبختی را می کشد
 (از شعر «شاگرد تنبل»)



۶

در چرخ فلک‌های دروغین
 اسب سرخ لیخند تو
 می چرخد
 و من در آن جا سراپا می ایستم
 با تازیانه غم‌انگیز حقیقت
 و من چیزی برای گفتن ندارم
 لیخندت همان قدر حقیقی است
 که حقایق درونی من
 (از شعر «اسب سرخ»)

